

شیخ صنعان

بازخوانی متون کلاسیک، افزون بر حظّ معرفتی و زیبایی شناختی، خواننده را با تطوّرات و تحولات فرهنگی و معرفتی روزگار سپری شده آشنا می‌کند و از این حیث بصیرت‌زاست. پس از برگزاری صد و چهل جلسه شرح «مثنوی» مولوی بلخی، از بخت بلندم، دو ماهی است به شرح «منطق الطیر» عطار نیشابوری اشتغال یافته‌ام. این ایام در کار تفسیر داستان شیرین و دلکش «شیخ صنعان» هستم. در میانه داستان، پس از اینکه شیخ صنعان عشق آتشین خود را به دختر ترسازاده ابراز می‌کند، معشوق چند شرط برای شیخ می‌گذارد و برآورده شدن آنها را برای وصال ضروری می‌انگارد. یکی از آنها از سلک اسلام به در آمدن شیخ است و پای در وادی کافری نهادن و ردای مسیحیت بر تن کردن و ژنار بستن:

همچو زلفم نه قدم در کافری
زانکه نبود عشق کار سرسری
عافیت با عشق نبود سازگار
عاشقی را کفر سازد، یاد دار
اقتدا گر تو به کفر من کنی
با من این دم دست در گردن کنی

عطار از زبان دختر ترسا، کفر را به زلف تشبیه می‌کند، کفری که سیاهی اش نظیر زلف، عیان و هویداست. حافظ شیرازی که در قرن هشتم از پی عطار آمده و در غزلیات خود به قصه شیخ صنعان اشاره کرده نیز درباره کفر و کافری می‌گوید:

کفر زلفش ره دین می زد و آن سنگین دل
در پی اش مشعلی از چهره برافروخته بود

و:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافری است رنجیدن

در بیت اول، حافظ برای توصیف کفر از سیاهی زلف مدد گرفته؛ در بیت دوم، «رنجیدن» که به نزد حافظ ملامتی قلندر صفت دریا دل، کاری به غایت غریب و بعید و ناموجه است، به کافری تشبیه شده است.

در روزگار کنونی، کافری، اعمّ از خروج از یکی از ادیان ابراهیمی و به آئین دیگر گرویدن و یا نامعقول و ناموجه انگاشتن وجود ساحت قدسی و «ندانم انگار» و یا

«خدانا باور» گشتن، در زمره حقوق بنیادین و تخطی ناپذیر انسانهاست، چنانکه در دو جستار "ارتداد در ترازوی اخلاق" و "خدانا باوری" به جای «الحاد»؟؟ "آورده‌ام، به نحوی که فرد دیندار نیز می‌تواند از حقوق خدا ناباوران دفاع کند، بدون اینکه اعتقادات دینی خویش را فرو نهد. از این رو وام کردن مفاهیمی چون «زلف» که تداعی کننده سیاهی و ظلمت‌اند، برای تبیین مقوله «کافری»، نامانوس و احیاناً رهن می‌نماید.